

۱۳۸۴۳۴۲

برگزیده اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ سام با مهرباب

ابوالقاسم فردوسی

ترجمه: احمد پشت سیمین



شماره فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. عنوان قراردادی: شاهنامه برگزیده.
عنوان و نام پند آو: جنگ سام با مهربان / تالیف ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش
احمد پشته سیم. مشخصات نشر: تهران: بورس کتاب بهزاد، ۱۳۹۴. مشخصات
ظاهری: ۱۹۱ ص. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۹۴۲-۰۹۳. وضعیت فهرست نویسی:
فیا، فروست: برگزیده اشعار ای ماسی شاهنامه فردوسی: شعر فارسی قرن ۴.
شناسه افزوده: پشت سیم، ۱، ۱۳۳ گ: آورنده. رده بندی کنگره: ۱۳۹۴
۱۴ش/PIR۴۴۹۱. رده بندی: ۲۱، ۸۱، شماره کتابشناسی: ۴۰۵۹۱۹۸

برگزیده اشعارهای حماسی شاهنامه فردوسی

جنگ سام یا مهرباب

ابوالقاسم فردوسی

به کوشش: احمد پشت سیمین

ناشر: انتشارات بورس کتاب بهزاد

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴

اثر: ۵۰۰ جلد

شابک: ۳ - ۰۰ - ۷۴۲ - ۶۰ - ۹۷۸

قیمت: ۳۰۰۰ ریال



میدان انقلاب، خیابان وحید نظری، بین فخرآزی و ۱۲ فروردین، پلاک ۸

تلفن: ۶۶۹۵۵۲۱۳

فهرست

۹	 مقدمه
۱۹	 خواب دیدن سام از حال پسر
۲۵	 آگاه شدن منوچهر از کارِ سام و زالِ زر
۲۸	 بازگشتن زال به زاتیلستان
۳۱	 پادشاهی دادن سام زال را
۳۵	 آمدن زال به نزد مهرابِ کابلی
۴۰	 رای زدن رودابه با کنیزکان
۴۵	 رفتن کنیزکان رودابه به دیدن زالِ زر
۵۱	 بازگشتن کنیزکان به نزد رودابه

- ۵۴ رفتن زال به نزد رودابه
- ۵۸ رای زدن با موبدان در کار رودابه
- ۶۳ نامه نوشتن زال نزد سام و حوال نمودن
- ۶۷ رای زدن سام با موبدان بر بار زال
- ۷۰ آگاهی یافتن سیندخت از کار رودابه
- ۷۵ آگاه شدن مهرباب از کار دخترش
- ۸۰ آگاه شدن منوچهر از کار زال و رودابه
- ۸۳ آمدن سام به نزد منوچهر
- ۸۷ رفتن سام به جنگ مهرباب
- ۹۱ رفتن زال به رسولی به نزد منوچهر
- ۹۸ خشم گرفتن مهرباب بر سیندخت
- ۱۰۱ دلخوشی دادن سام سیندخت را
- ۱۰۸ آمدن زال با نامه‌ی سام نزد منوچهر

- ۱۱۱ پژوهش کردن • بدان از زال
۱۱۳ پاسخ دادن زال میدان
۱۱۶ هنر نمودن زال در پیش منوچهر

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران زمین است. و دیگر سراینده‌گان و گوینده‌گان ما در این هنر به پایه او نمی‌رسند استادی به بزرگی تاریخ که دریچه‌ای به جهان ادبیاتمان گشود هم او بود که پارسی را زنده کرد و با شیوایی سخن، ادبیات را ماندگار کرد. تا آنجا که آوازه‌اش تا کرانه‌ها پیچید. فردوسی یکی از ستارگان درخشان آسمان ادب فارسی و از مفاخر نام آور ملت ایران است و به سبب همین عظمت مقام و بزرگی زندگی او مانند سایر بزرگان درجه اول ایرانی با افسانه‌ها و روایات مختلف آمیخته شده و اغلاط خاصی بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی از

بسیار است. تولد او در سال ۳۲۹ در قریه باژ از ناحیه طبران طوس بوده یعنی همان جا که امروزه آرامگاه اوستا فردوسی مردی وطن پرست و در میهن پرستی استوار بود. این مطلب را می توان در جای شاهنامه و خصوصاً از شور و عشق فردوسی که در ستایش ایران و نژاد ایرانی است و به خوش آشکار است یافت بطوریکه سی و پنج سال برای سرودن شاهنامه رنج می برد و نمای ایرانی خود را از دست می دهد و در پایان عمر تهدیدست می شود چرا که عشق به ایران را ایران با آنجا در وجودش رسوخ کرده بود که بر آن شد تاریخ میهن خود و افتخارات گذشته آنجا در خطر نیستی و فراموشی می دید احیا کند و بتواند از بلاغت و فصاحت معجزه آسا و سیوایی سخن خود بهره مند شود و آن را از زوال و فراموشی برهاند. و باید گفت که در این راه خدای کریم نا آنجا که حتی در مرگ پسرش از ادامه کار باز نایستاد تا شاهنامه را همانگونه که از نامش درسی آید جاودان نماید، برای ایرانی که می خواست جاودان بماند. زبان از گفتن هر آنچه در این ۳۵ سال بر او گذشته قاصر است باشد که پاسش «بداریم این دردانه تاریخ را». فردوسی از تاریخ دان خود و از داستانها و افسانه ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به داشتن آنها شوق و علاقه داشت و تربت خانوادگی وی

را بر این داشت که بدون مشوق و محرک، خود به این کار عظیم دست زند. در حالیکه تذکره‌نویسان در شرح حال فردوسی نوشته‌اند: که او به تشویق سلطان محمود به نظم شاهنامه پرداخت. علت این اشتباه آن است که نام محمود در نسخ موجود شاهنامه، که دومین نسخه شاهنامه فردوسی است توسط خود شاعر گنجانیده شده، نسخه اول شاهنامه که مختصر بود به منظوم و سخن متنی شاهنامه ابومنصوری، موقعی آغاز شده بود، که ۱۹ سال از عمر دولت سامانی باقی بود و کرم فردوسی تقدیم منظومه خود را به پادشاهی لازم می‌شمرد ناگزیر به درگاه آل سامان که خریدار بنگونه آثار بود، روی می‌نمود و به هر حال نمی‌توانست در آن تاریخ به درگاه سلطانی که سر روی کار نیامده بود بشتابد. محمود، ترک زاد غزنوی نه تنها در شاهنامه استاد طوس تأثیری نداشت، بلکه تنها کار او قصد قتل گوینده آن به گناه دوست داشتن نژاد ایرانی و اعتقاد به تشیع بود. است و بس.

نظم داستانهای حماسی:

فردوسی ظاهراً در اوان قتل دقیقی حدود «۳۶۹ - ۳۷۶» به نظم داستانهایی مشغول بوده

و بعضی از داستانها که منفردند «بیژن و گرازان»، را باید در رأس همه قرار داد. داستان بیژن و گرازان یا رزم بین و گرازین و یا داستان «منیژه و بیژن»، از داستانهای مشهور قدیم بود که غیر از فردوسی از بعضی از شعرا، دیگر عهد غزنوی نیز اشاراتی از آن دیده می شود و این ابیات منوچهری یکی از آن اشارات است:

شبی چون چاه بیژن در تاریک / چو بیژن در میان چاه او من

ثریا چون منیژه بر سر سار / ده چشم من بر او چون چشم بیژن

و در یک قطعه منسوب به فردوسی نیز اشاراتی به داستان بیژن می بینیم:

در ایوانها نقش بیژن هنوز / به دندان افراسیاب اندر است

و این بیت اخیر از شهرت فراوان داستان بیژن و نقش شکایت می کند تا بدانجا که تصاویر آنها را در ایوانها و بر دیوار خانهها نیز نقش میکرده اند. فردوسی بنابر آنچه از تحقیق در سبک کلام وی در داستان بیژن و گرازان برمی آید، این داستان را در ایام جوانی ساخته بود. یکی از دلایل این مدعا استعمال الفهای اطلاق فروانی است که ریاده از لزوم در این داستانها مشاهده گردیده و دلیل آن است که فردوسی چنانکه در دیگر موارد شاهنامه دیده

می‌شود. هنوز به نهایت پختگی و استادی و مهارت نرسیده بود. برای مثال در میان نود بیت از یک قسمت این داستان ابیات زیر دارای الفهای اطلاق است:

به پیغید به حویشتن بیژنا	که چون رزم سازم برهنه تن
ز تورانیان مبردین خنجر	ببرم فراوان سران را سرا
به پیمان جدا کردار او خنجر	به چربی کشیدش به بند اندرا
چو آمد به نزدیک شاه اندرا	گو دست بسته برهنه سرا
یکی دست بسته برهنه تن	یکی را ز پولاد پیراهنا
نبینی که این بدکنش دیمند	خزونی سگالد همی برهن

یعنی ده درصد ابیات با قافیه‌هایی که الف‌های زائد دارد استعمال شده و این وضع در اشعار فردوسی کمتر مشهود است. تاریخ شروع نظم داستان به درست معلوم نیست ولی از چند اشاره فردوسی می‌توان تاریخ تقریبی آن را معین کرد. شروع کار فردوسی حدود سال‌های ۳۷۵ - ۳۷۱ هجری می‌باشد.

فردوسی از امرای نزدیک کسی را لایق آن نمیدانست که اثر عظام و جردان خود را بدو

تقدیم کند و همواره در پی بزرگی می‌گشت که سزاوار آن اثر بدیع باشد و سرانجام محمود
غزنوی بزرگترین پادشاه عصر خود را یافت.

من این نامه فریح کفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
ندیدم سرا را و بخت بدیدی	پگاه کیان بر درخشنده‌ای
همه این سخن ردل آمد بد	جزاز و خامشی هیچ درمان نبود
به جایی نبود هیچ پنداد	جزاز نام شاهی نبود افرش
که اندر خور باغ بایستد	اگر نیک بودی بشایستی
سخن را نگه داشتم سال بیست	بدان تا سازوار این گنج کیست
جهاندار محمود با فر وجود	که اندر کند ماه و کیوان سجود
بیامد نشت از بر تخت داد	جهاندار چون او ندارد بیاد

از این ابیات بخوبی ثابت می‌شود که فردوسی همواره در فکر شنایی با پادشاهی بزرگ
بوده که شاهنامه خود را بنام وی کند و آخر کار قرعه بنام محمود افتاد. گویا این امر در شصت
و پنج یا شصت و شش سالگی شاعر حدود سال «۳۹۴» یا «۳۹۵» اتفاق افتاد. در این روزگار

فقر و تهیدستی او به نهایت رسیده و ضیاع و عقار مورث خود در راه نظم حماسه ملی ایران از دست رفته بود.

نخستین نسخه منظوم شاهنامه شهرت بسیار یافته بود و طالبان از آن نسخه‌ها برداشتند و با آنکه پدید آورنده آن شاهان را به پیری گراییده بود و تهیدستی بر او نهیب می‌زد، هیچیک از بزرگان و آزادگان با دانش که از منظر زیبایش بهره‌مند می‌شدند در اندیشه پاداشی برای آن آزاده مرد بزرگوار نبودند در حالی که او بازمند یاری آنان بود و می‌گفت:

چو بگذشت سال از برم شصت و نه	فزون کردم اندیشه درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم	به پیش اختر دیر ساز آمدم
بزرگان و با دانش آزادگان	نیشته یکسر سخن رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفتمی بدم بیش مزدورشان
جز احسنت ازیشان نبد بهره‌ام	بگفت ابرار احسنتشان زهره‌ام
سر بدره‌های کهن بسته شد	وزان بند روشن دا خسته شد

در چنین حالی بود که دلالت تبلیغاتی محمود ترک زاد به اندیشه استفاده از شهرت

دهقان راده بزرگ را طوس افتادند. و او را به صلوات جزیل محمود، که برای گستردن نام و آوازه خود به نایب امر داد، امیدوار کردند و بر آن داشتند که شاهنامه خود را که تا آن هنگام بنام هیچکس نبود به اسم او در آورد. او نیز پذیرفت و بدین ترتیب یکی از ظلمهای فراموش ناشدنی تاریخ انجام یافت. فردوسی باز به تجدید نظم و ترتیب و تنظیم نهایی شاهنامه و افزودن داستانهای نو سرود. بر آن عهد گمارد و به مدح محمود غزنوی در موارد مختلفی از آن پرداخت و نسخه دوم شاهنامه را در سال ۴۰۰ - ۴۰۱ هجری آماده تقدیم به دستگاه ریاست و سلطنت محمودی شد و فرجه ای از ارتکاب این اشتباه آن دید که می بایست! بدین گونه که پس از ختم شاهنامه آنرا از غرین به طوس برد و به محمود تقدیم کرد و خلاف انتظاری که داشت مورد توجه و محبت پادشاه غرین قرار نگرفت و با آنکه بنا بر روایت مختلف پادشاه غزنوی تعهد کرده بود که در برابر هر یک از دینار بدو بدهد بجای دینار درهم داد و این کار مایه خشم دهقان بزرگ منش طوس گشت. چنانچه بنا بر همان روایت همه درهم های محمود را به حمای و قفای بخشید! علل اختلاف فردوسی و محمود بسیار است و مهمترین آنها اختلاف نظر آن دو بر سر مسائل سیاسی و فزاد و دینی است.

فردوسی در شاهنامه بارها بر ترکان تاخته بود و حال آنکه محمود ترک زاده بود و سرداران او همه ترک به دند و دهر فرزنداناش فقط با «تاجیکان» به پارسی سخن می گفتند و با این احوال طبعاً تحمل دشنامی فردوسی به اباء و اجداد او برایش دشوار بود. بدتر از همه اینها فردوسی شیعه بود و سائندگی و بیعت با اصول دین به معتزلیان نزدیکی داشت و بالاتر از اینها مشرب فلسفی او هم یکی از شاهنامه آشکار است. اما محمود دشمن هر شیعه و کشنده و بردار کننده هر معتزلی و هر نسفی مشرب بود. او سنی متعصب و کرامی خشک خام اندیشی بود و فقط با خام اندیشی که به گرو او زبان به تأیید اعمالش در خراسان و ری و هندوستان می گشودند سر سازگاری داشت. از آنرا که او آراسته و آراسته ازاد فکری چون فردوسی که از پشت آزادگان و بزرگان آمده بود.

فردوسی این آزاده مرد ناگهان حربه تکفیر را بالای سر خود دید و تهدید شد که به جرم الهاد در زیر پای پیلان ساییده خواهد شد. پس ناگزیر از دم بر گریخت و از غزنین به هرات رفت و با اسماعیل و راق پدر ازرقی شاعر پناه برد و شش ماه در پناه او ماند. آن آزاده مرد پنهان بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند و چون فردوسی ایمن آمدند از هرات به طوس و

از آنجا به طبرستان نزد پادشاه شیعی مذهب باوندی آن دیار بنام «سپهبد شهریار» رفت و بدو گفت که در این شاهنامه همه سخن از نیاکان بزرگ تو می‌رود، بگذار تا آنرا بنام تو کنم. لیکن او از بیم تیغ محزون لروان بود و بدین کار تن در نداد. بعد از این حوادث فردوسی از طبرستان به خراسان بازگشت و آخرین سالهای نومییدی و ناکامی خود را به تجدید نظرهای نهایی در شاهنامه و بعضی تحزینات بر ابیات آن گذرانید تا به سال ۴۱۱ هجری در زادگاه خود «باز» در گذشت و در باغی که ملک او بود مدفون گردید، و همانجا مزار اوست.